|  |
| --- |
| مقطع تحصیلی:کاردانی🞏کارشناسی🞎 رشته:.روابط عمومی...................ترم:....اول.......سال تحصیلی: 1398- 1399 نام درس:...جامعه شناسی فرهنگی....... نام ونام خانوادگی مدرس:.......آزاده نجفی.....................................آدرس emailمدرس:.................drnajafi.99. تلفن همراه مدرس09122832242 |
| جزوه درس:......جامعه شناسی فرهنگی.......... مربوط به هفته : اول🞎 دوم 🞎سوم🞎  text: دارد 🞎ندارد\*🞎 voice:دارد🞎 ندارد🞎 power point:دارد🞎 ندارد🞎تلفن همراه مدیر گروه : ......................................09124058720......**جلسه سوم**تحول فرهنگ به لحاظ تاريخي:دستيابي به تعريف فرهنگ،‌بدون توجه به تحول آن طي زمان ممكن نيست. بدين لحاظ لازم است تا تاريخ مفهوم فرهنگ در دوره هاي متعدد بيان شود تا جايگاه آن در مجموعه علوم انساني و اجتماعي روشن گردد. مفهوم فرهنگ در گذر زمان دچار تغييرات بسياري شده است. اين مفهوم در آغاز مفهومي ادبي بوده و سپس همراه با ديگر مفاهيم علوم اجتماعي مطرح و مهم شده است. بعد از به رسميت شناخته شدن اين مفهوم در رشته ها و حوزه هاي علوم اجتماعي، دانش مشخص به نان « علم فرهنگ » مطرح و طرفداران و مخالفاني يافته است. بنابر اين، حركت از مفهوم ادبي تا علم فرهنگ در طي زمان و مراحل متعدد صورت گرفته و در هر يك از اين مراحل، شرايط اجتماعي و فرهنگي جامعه، متفاوت از مراحل ديگر است. اين مراحل پنج گانه عبارتند از:**- دوره اول ( دوره كلاسيك ) :** اين دوره، بسيار طولاني و بر اساس طبقه بندي علوم، اخلاق و الهيات مطرح است. در اين دوره، بحث روشني در مورد فرهنگ وجود ندارد. فرد و جامعه با اخلاق و ادب شايد بتواند به معناي فرهنگ به زبان كلاسيك باشد. زيرا در ادبيات كلاسيك با محوريت نظريه سعادت و كمال بشري، محوريت از آن فرد با اخلاق است. از اوايل شده شانزدهم ،‌اين معناي اوليه به تدريج از حوزه كشاورزي و دامپروري به فرايند تكوين انسان، و از كشت و برداشت محصولات به فرهيختگي ذهن،‌تسري يافت. با اين حال، كاربرد اسم مستقل «فرهنگ» كه اشاره بر فرايندي كلي يا محصول چنين فرايندي باشد، تا اواخر سده هجدهم و اوايل سده نوزدهم متداول نبود. در اين دوره است كه سخن از انسان با فرهنگ در مقابل انسان وحشي و طبيعي در ميان متفكران اروپايي مطرح شد.**مفهوم فرهنگ در دوره اول:**مفهوم فرهنگ: فرهنگ به عنوان اصطلاح و مفهوم در ادبيات.زمان: از اوايل سده شانزدهم تا عصر روشنگري.مسأله اصلي اجتماعي: تمايز فرهنگي.شخصيت محوري: هردر**2-** **دوره دوم: دوره روشنگري:** دوره دوم با شكل گيري فلسفه هاي متعدد همراه است. اساس اين دوره در انديشه روشنگري است. يكي از عناصر اصلي و تمايز ساز، تعريف و تعبيري است كه به واسطه روشنگريان در مورد فرهنگ جامعه غربي(‌اروپايي) ارائه شده است. در اين دوره فرهنگ داراي سه جنبه زير است:- ديدگاه عام و عميق انسان گرايي در زمينه مفهوم ارزش و شايستگي همه انسان ها- اهميت تحصيل و محيط اجتماعي به خصوص براي جوانان- انسان بخشي از جهان است،‌ نه پديده اي مجزا و مخصوص، بنابر اين، انسان ميتواند موضوع مطالعه علوم طبيعي قرار گيرد و از اين حيث بررسي و تعريف شود.* **مفهوم فرهنگ در دوره دوم:**

- مفهوم فرهنگ: فرهنگ امري متعالي- زمان: دوره روشنگري- مسأله اصلي اجتماعي: تعالي انساني و اجتماعي- شخصيت محوري: ژان ژاك روسودر اين دوره، فرهنگ كه توسط فيلسوفان مورد استفاده قرار ميگرفت، عبارت بود از رسيدن به حد عالي از پرورش رواني.**3- دوره سوم : دوره فرهنگ و تمدن:** دوره سوم با شكل گيري دولت ملت ها همراه است. در تحقق مليت هاست كه اهميت فرهنگ و تمدن معني يافته و رابطه يا اولويت گذاري بين فرهنگ و تمدن مهم ميشود. در اين مرحله، استفاده از مفهوم فرهنگ در تمايز گذاري ملل متعدد اروپايي از اوائل سده نوزدهم در زبان هاي انگليسي، فرانسوي و آلماني مطرح شد.از اوايل سده نوزدهم ميلادي، واژه « فرهنگ » را به صورت مترادف و در مواردي، در تضاد با واژه « تمدن » به كار ميبردند. واژه « تمدن » كه از واژه لاتين سيويليس، به معني از شهروندان يا متعلق به شهروندان، گرفته شده است،‌ ابتدا در زبان هاي فرانسوي و انگليسي در اواخر سده هجدهم ميلادي براي توصيف فرايند پيش رونده تكوين انسان، حركت به سوي تربيت، فرهيختگي و نظم و دوري از بربريت و وحشيگري به كار گرفته شد.در همين زمان ( قرن نوزدهم ) انسان شناسان،‌ كلمه فرهنگ و تمدن را به جاي يكديگر استفاده مي كردند. در اين دوره، فرهنگ به عنوان موضوعي مناقشه برانگيز در ميان متفكران و انديشمندان عمده، حكايت از اهميت اين مفهوم داشت.اينكه كدام يك از فرهنگ و تمدن، مركزي و فرعي بوده يا قابل تبديل به يكديگرند، علل تمايز ملل تلقي شده است. در معناي فرانسوي كه لوي اشتراوس به تعريف اين دو مفهوم پرداخته است، فرهنگ براي ساخته شدن انسان طراحي شده است. اين ساخته شدن ( شكل گيري انسان مدرن ) در متن اجتماع و تاريخ مدرن است. فرهنگ در فرانسه به معناي پيشرفت فكري و جسمي و رواني تعبير شد، در حالي كه آلمان ها مفهومي توصيفي از فرهنگ ارائه داده اند.در ديدگاه انگليسي، فرهنگ و تمدن در هم رفته و نتيجه آن، نه « فرهنگ سازي » يا « تمدن سازي » بلكه « جامعه سازي » شده است. درميان روشنفكران انگليسي و آمريكايي، فرهنگ با صفات و ويژگي تمدن تعبير شده است.* **مفهوم فرهنگ در دوره سوم:**
* مفهوم فرهنگ: فرهنگ و تمدن
* زمان: دوره شكل گيري سرمايه داري
* مسأله اصلي اجتماعي: تعيين رابطه بين فرهنگ و تمدن
* شخصيت محوري: مورخان

4- **دوره چهارم: تنظيم رابطه بين فرهنگ و ساختارهاي اجتماعي(‌دوره فرهنگ و جامعه):** در اين دوره از تحقق جامعه، مفهومي كه از فرهنگ به ذهن متبادر ميشود،‌از معناي جامعه تفكيك ناپذير است. بدين مفهوم كه براي انسان ها،‌ فرهنگ بدون جامعه و جامعه بدون فرهنگ مفهوم ندارد. گفته ميشود كه فرهنگ هر جامعه اي منحصر به فرد است و شامل تركيبي از هنجارها و ارزش هاست كه در جاي ديگر يافت نميشود.البته چنين نيست كه اعضاي جامعه در كليه اجزاء فرهنگي اشتراك نظر و رفتار مشابه داشته باشند. بنابر اين، تجزيه فرهنگي، تنها به آن اجزايي از فرهنگ مربوط ميشود كه تجزيه در آن اجزاء سبب تجزيه اجتماعي هم بشود. بنابر اين، اگر جامعه به گروهي از اشخاص اطلاق شود كه در منطقه معيني زندگي و نوعي وحدت را با هم احساس ميكنند و در سازماني از روابط اجتماعي به سرميبرند كه با هم مصالح مشتركي دارند،‌ آنگاه هر عنصر فرهنگي جديد كه يكي يا همه اين وجوه مشترك را مورد سؤال قرار دهد،‌ سبب بروز مشكلات در تعادل و ثبات اجتماعي خواهد شد.در اين زمينه، تعابير متعددي ارائه شده است كه به اختصار عبارتند از:- فرهنگ « متن اصلي حيات اجتماعي و راهي براي فهم جهان مدرن » است. در نتيجه، فرهنگ و مدرنيته با يكديگر متلازم شده و از يكديگر قابل فهم ميباشند.- معني ديگر از فرهنگ در اين دوره، « تعيين گروه ها » ست. ايجاد وحدت ميان جمع ويژه اي با متمايز كردن آنان از ديگران در تعريف فرهنگ نقش برجسته اي دارد(‌تعريف تايلر از فرهنگ).- تعبير ديگر از معني فرهنگ، « شيوه زندگي » است . بسياري از جامعه شناسان، از جمله آنتوني گيدنز، اين تعبير را در مورد فرهنگ ارائه داده اند. وي، فرهنگ را مجموعه اي از ارزش هايي كه اعضاي يك جامعه معين دارند و هنجارهايي كه از آن پيروي ميكنند،‌ معرفي مينمايد.- تعبير ديگر، « انطباق پذيري با شرايط » است. افرادي چون استوارد وكروبر به بيان رابطه فرهنگ و محيط ميپردازند. از نظر اين گروه، فرهنگ وسيله انطباق محيطي است.* **مفهوم فرهنگ در دوره چهارم:**
* مفهوم فرهنگ: فرهنگ و جامعه
* زمان: دوره تأسيس جامعه مدني
* مسأله اصلي اجتماعي: استقرار جامعه جديد
* شخصيت محوري: اميل دوركيم و ماكس وبر

5- **دوره پنجم: دوره فرهنگ و زندگي:** در اين دوره كه تجربه دوره هاي گذشته به غير قابل رؤيت است، پديده جامعه و فرهنگ مدرن،‌محقق شده و در نهايي ترين صورت آن در قالب فرهنگ تجلي يافته است. فرهنگ امري فرا جامعه اي و فرا موقعيتي و فرا تمدني شده و جهت گيري بشري جهاني يافته است. جهاني شدن فرهنگي به جاي جهاني شدن اقتصادي و سياسي، مورد توجه قرار گرفته است و انسان جهاني كه صرفا غربي نيست، كانون فرهنگ جهاني و قرار ميگيرد. عده اي از اين موقعيت، به نام « پست مدرن » ياد كرده اند. اين ساده ترين تعبيري است كه مي توان درباره اين موقعيت مطرح كرد، در حالي كه جهاني شدن فرهنگ با جهاني شدن فرهنگ غرب متفاوت است. فرهنگ، عنصري جهاني است. در اين مرحله، ضمن قبول فرهنگ بعنوان امري نمادين، وضعيت هاي متعددي ظهور و بروز كرده و به تبع آن تعابير متعدد مطرح شده است كه عبارتند از:- مطرح كردن گفتمان هاي جاري در قالب گفتمان فرهنگي- تنوع و تكثير فرهنگيبدين لحاظ ست كه به جاي طرح و بيان فرهنگ،‌ از فرهنگ ها ياد ميشود.* **مفهوم فرهنگ در دوره پنجم:**
* مفهوم فرهنگ: فرهنگ و زندگي
* زمان: دوره جديد
* مسأله اصلي اجتماعي: تكثيرگرايي
* شخصيت محوري: اصحاب مطالعات فرهنگي و بورديو

**گفتمان فرهنگي ( Cultural Discourse )**گفتمان فرهنگي در جاهاي متعدد ميتواند اتفاق بيفتد. در فضاهاي عمومي و خصوصي. اين فرهنگ « گفت و گو » است. « گفت و گو »‌نوعي از گفتمان غير رسمي است كه هدفش چيزي بيش از مبادله ايده ها و تفسيرها نيست و در خودش پايان ميبابد. نوعي از گفتمان است كه نيازي به جمع بندي، نه به لحاظ اخلاقي و نه به لحاظ عملي ندارد.از نظر « هلر » گفتمان فرهنگي، تعريفي از فرهنگ است. در اين معني، فرد فرهنگي كسي نيست كه شعر ميگويد يا نقاشي ميكند، بلكه او فردي است كه درك شعر و نقاشي كردن را دارد،‌ اين فرد ميتواند درباره شعر، شاعري، نقاشي و امثال آن روشنفكرانه سخن بگويد و آنهايي كه زندگي شان خواندن،‌گوش دادن و تماشاي توليدات فرهنگ برتر است، از آن بهره مند ميشوند. البته،‌ فرد فرهنگي، لزوما كسي نيست كه منحصرا درباره فرهنگ متعالي سخن ميگويد. در واقعم،‌ كار فرهنگي، نقد ادبي مرض نيست، فرد فرهنگي، كسي است كه درباره هر چيزي ميتواند با روش فرهنگي سخن بگويد.**فرق گفتمان فرهنگي با فرهنگ متعالي:**فرق گفتمان فرهنگي با فرهنگ متعالي در اين است كه موضوع گفت و گو ضرورتا نميبايست « فرهنگ برتر » باشد. در واقع، هر چيزي كه موضوع خوبي براي گفت و گو باشد، كفايت ميكند. و مسأله اصلي،‌دور شدن از تك سخني و انحصار طلبي در گفت و گو است. اينكه گروهي دور ميز بنشينند و به اعتراف هاي يكديگر گوش بدهند، گفتمان و فرهنگي نيست، گفتمان فرهنگي يك « ديالوگ » است. در اين « ديالوگ » همه افراد با ايده ها و عقايدشان حاضر شده و درباره امري به بحث و گفت و گو ميپردازند. اين افراد لزوما داراي مدرك دانشگاهي نيستند. افراد معمولي در جريان عادي زندگي هم ميتوانند « گفتمان فرهنگي » داشته باشند.بنابر اين، مبادله عقايد در بردارنده ديناميك هاي مدرنيته است كه به طور عميقي به درون زندگي روزمره مجموعه افراد فرهنگي ميرود.**چکیده جلسه سوم****تحول فرهنگ به لحاظ تاریخی****5 دوره تحول فرهنگی** **ویژه گیهای هر دوره فرهنگی****تفاوت گفتمان فرهنگی و فرهنگ متعالی**  |